

نقش خانواده

در

سلامت

روان



هستای با ترکیب پدر، مادر و فرزندان رسمیت بیشتری دارد.

«خانواده هستای» بنیان جوامع صنعتی کنونی را تشکیل می‌دهد و با گستری شهرنشینی و توسعه صنعت در شهرها شکل می‌گیرد. از خصوصیات این نوع خانواده، این است که خانواده هستای هیچگاه گسترش نمی‌یابد و به مجرد اینکه فرزندان خانواده به سن قانونی می‌رسند و وارد اجتماع می‌شوند به عنوان عضوی فعال از خانواده خارج شده و خود به طور مستقل خانواده جدیدی به وجود می‌آورند. بنابراین خانواده زن و شوهری یا هستای با پراکنده شدن اعضای آن و سرانجام با فوت پدر و مادر و یا جدایی آنها از یکدیگر، متلاشی می‌گردد.»

حال که تا حدی با خانواده وانواع آن آشنا شدیم، این نهاد اجتماعی را به طور گسترده‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

کوچکترین نهاد اجتماعی خانواده است. اعضای تشکیل دهنده خانواده عبارتند از: پدر، مادر، کودک یا کودکان و احياناً پدربزرگ یا مادربزرگ.

خانواده در ادوار مختلف تاریخی به صورتهای گوناگون وجود داشته و همواره دستخوش تغییر و تحول بوده است. «خانواده با نظام گسترده» و «خانواده هستای» (زن و شوهری) بارزترین و مشخص‌ترین شکل خانواده‌ها هستند. در خانواده گسترده علاوه بر پدر، مادر و فرزندان، سایر بستگان و افراد نزدیکتر نیز با آنها زندگی می‌کرده‌اند. البته عامل شغل نیز در این زمینه بی‌تأثیر نبوده و هر یک از افراد آن خانواده با توجه به سن و جنس خویش وظایف خاصی را پذیرا می‌شده‌اند.

این گونه خانواده‌ها معمولاً مختص به دوران قدیم بوده و امروزه در شهرها کمتر به چشم می‌خورند در حال حاضر خانواده

الله اخوان علیزاده

شوايط خانواده: عواملی از قبیل فرهنگ و وضعیت اقتصادی، موقعیت اجتماعی والدین از جمله شرایطی هستند که باعث به وجود آمدن روحیات متفاوت در کودکان می‌شوند.

فرهنگ خانواده: این امر در پایه‌گذاری شخصیت کودک تأثیر به‌سزایی دارد. نگرش، طرز تفکر، آداب و رسوم و عقاید موجود در خانواده‌ها نشان‌دهنده فرهنگ حاکم بر جوامع مختلف انسانی است. هر قدر خانواده به معیارهای اخلاقی و اجتماعی از قبیل رعایت قانون، نظم و انضباط و احترام گذاردن به حقوق دیگران مقید باشد، کودک نیز به این‌گونه امور بیشتر توجه خواهد کرد. برعکس در خانواده‌هایی که دروغگویی، ظلم و ستم و اجحاف حقوق مردم رواج دارد، این اعمال خود به خود در کودک تقویت شده و با وی عجین می‌گردند. خانواده‌ها همچنین در آشنا نمودن کودکان به میراث فرهنگی و اجتماعی نقش مؤثری برعهده دارند. آنها باید در ترک و فهم میراث فرهنگی به فرزند خود کمک کنند. با توجه به رشد و تجربیات کودک، وی را به میراث ادبی، علمی، فلسفی، دینی و هنری جامعه و لزوم دانستن آنها مطلع سازند.^۲

وضعیت اقتصادی: شغل والدین (به خصوص پدر خانواده) و میزان درآمد آنها تأثیر به‌سزایی در زندگی رفاهی کودکان دارد. به‌طور مسلم فرزند یک تاجر موفق در مقایسه با فرزند یک کارمند ساده، از امکانات بیشتر و بهتری بهره‌مند است. کودکان به خصوص در دوران دبستان چون از بعضی جهات به درجه رشد عقلانی کافی نرسیده‌اند، قدرت ترک این‌گونه مسائل را نداشته و تمایل دارند مانند همان دوست و همکلاسی خود مثلاً از لوازم التحریر گران‌قیمت استفاده کنند. لذا بنای ناسازگاری را گذاشته و بهانه‌جویی می‌کنند.

البته همه کودکان متعلق به خانواده‌های غیرمرفه، کودکان دشوار (ناسازگار) نیستند، ولی شرایط و موقعیت

غیرمرفه، فقر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بدون تردید برای سازگاری مطلوب فرد، زمینه‌هایی نامساعد و شرایط نامطلوب تلقی می‌شود.

به‌طور کلی، موقعیت کودک در خانواده، تعداد و جنسیت فرزندان و ترتیب تولد آنها، نحوه ارتباط او با همسالان یا سایر وابستگان، عوامل اقتصادی و فرهنگی، همگی در شکل‌گیری شخصیت کودک مؤثر هستند.^۳

لازم است در نهایت محبت و صمیمیت به این دسته از کودکان که از لحاظ اقتصادی با مشکل مواجه هستند تفهیم شود که با توجه به میزان درآمد و بودجه محدود خانواده در حال حاضر امکان برآوردن نمودن تمام خواسته‌های آنان وجود ندارد. البته کودکان طبقات مرفه نیز بهتر است با وضعیتی متناسب با دیگر دوستان خود در مدرسه و کلاس درس حاضر شوند تا به این ترتیب از بروز بسیاری از مسایل ناشی از وضعیت اقتصادی نامناسب جلوگیری به عمل آید.

موقعیت اجتماعی والدین: موقعیت اجتماعی والدین از جمله مسائلی است که بعضی اوقات باعث سربلندی یا سرافکنندگی کودکان خواهد شد. بعضی از دانش‌آموزان از ترس اینکه مبادا مورد استهزاء و تمسخر همکلاسیهایشان واقع شوند، از عنوان نمودن شغل پدر خود خجالت می‌کشند. به این دسته از کودکان نیز باید متذکر شد که در دین اسلام شغل شرافتمندانه و کسب حلال همواره مورد تأیید بوده و اگر قرار بود همه افراد جامعه از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار باشند، هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود می‌آمد.

«ثروت همیشه عامل تعیین‌کننده طبقات اجتماعی نیست. گاهی دیده شده افرادی که در طبقه دوم یا سوم قرار دارند از لحاظ ثروت غنی‌تر از افراد طبقه بالا هستند. وضع طبقاتی فرد مربوط به گروه یا دسته‌ای است که فرد وابسته به آن است. معمولاً این دسته یا گروه از افرادی تشکیل می‌شوند که روابط آنها بر پایه دوستی و

رفاقت استوار است و از امتیازات تقریباً مشابهی برخوردار هستند. به‌طور کلی عامل اقتصادی، موقعیت اجتماعی، شغل و حرفه، سطح تربیتی، سوابق خانوادگی، آداب و رسوم، عقاید و تمایلات و میزانهای اخلاقی و اجتماعی، وضع طبقاتی یا ارتباط فرد را به دسته یا گروه معین تعیین می‌کند. وضع مادی و معنوی خانواده در رشد کودکان تأثیر دارد. کودکان هر طبقه غالباً مجبور هستند با افراد طبقه خود بازی کنند. نتیجه این محدودیت برای کودکان، عدم آشنایی آنها به عادات و افکار و اعمال کودکان طبقات دیگر است.^۴

«رشد اجتماعی، عقلانی، عاطفی و فراگیری مهارت‌های بدنی در مورد هر کودک، محدود به امکاناتی است که خانواده برای او فراهم می‌کند. طرز تربیت کودکان در طبقات مختلف فرق می‌کند. نظر طبقات مختلف درباره کودکان متفاوت است.

اگر خانواده‌ها را به سه طبقه اجتماعی اول، دوم و سوم تقسیم کنیم متوجه نقش اجتماعی کودک در محیط خانه و توقعات پدر و مادر از وی در هر طبقه خواهیم شد. در طبقه اول: اعضای یک خانواده ارتباط نزدیکی و بیشتری باهم دارند. ارتباط نزدیک افراد خانواده در طبقه اول سبب می‌شود که کودک با پدر بزرگ، مادر بزرگ و سایر خویشان خود تماس حاصل کند. تمام اعضای خانواده تمایل دارند کودک در حفظ حیثیت اجتماعی خانواده نقش مهمی ایفا کند.

افراد طبقه دوم برای استقلال کودک و موقعیت فردی او اهمیت زیادی قائل هستند. این طبقه میل دارند نامتأمل وضع اجتماعی خود را ترقی دهند. همین تمایل سبب می‌شود که فرزندان خود را به یادگیری مشاغل مهم و پیشرفت در تحصیل تشویق نمایند.

در خانواده‌های طبقه سوم کودکان باید هر چه زودتر به کاری مشغول شوند و در تأمین زندگی به والدین خود کمک کنند. والدین در این طبقه اغلب با مشکل تأمین ضروریات زندگی روبرو هستند و نیاز

به کمک کودکان خود نارند. سن و وضع تحصیلی کودک برای آنها مهم نیست. پولی که کودک به دست می آورد و در اختیار پدر و مادر می گذارد، حایز اهمیت است. معمولاً کودکان از ابتدای دوره بلوغ دنبال کار می روند و تحصیل را رها می کنند.^۸

در خانواده های که پدر وجود ندارد و مادر نیز مشغول کار در خارج از خانه است و یا بر اثر اعتیاد با طلاق و یا عوامل دیگر ناسامانیهایی در خانواده به چشم می خورد، احتمالاً کودکان به فرار از مدرسه، دروغ گویی، نزدی و دیگر رفتارهای بزهکارانه دست می زنند. به نظر می رسد مبنای خانواده در سلامت روان، نه تنها یک ضرورت بیولوژیکی، بلکه روانی است.^۷

جو حاکم بر خانواده که شامل صمیمیت بین آنان، میزان علاقه و وابستگی، وحدت و همبستگی یا بالعکس عدم برقراری رابطه مساعد بین افراد است، نحوه ارتباط اعضای خانواده با یکدیگر را نشان می دهد.

رابطه اعضای یک خانواده به سه صورت ممکن است وجود داشته باشد:

۱- دموکراسی: که بهترین و عادلانه ترین راه زندگی است. در این گونه خانواده ها هر یک از افراد حق مخالفت در اداره امور خانه و اظهار نظر در باره مسائل مختلف را داشته و در انتخاب هدفهای زندگی خانوادگی، اتخاذ روشهای مناسب و تقسیم درآمد خانواده اظهار نظر می کنند.^۹ همکاری، همفکری، اعتماد به نفس، انضباط، احترام متقابل اعضای خانواده به یکدیگر از خصوصیات این نوع خانواده ها است. هرج و مرج و بی نظمی در این خانواده ها به چشم نمی خورد؛ لذا وضعیت فرزندان که در چنین محیطی پرورش می یابند با کودکان دیگر متفاوت است، زیرا در مواجه شدن با مشکلات و مسائل مختلف اجتماعی، در برخورد با همسالان و حتی افراد بزرگسال و در انجام وظایف و تکالیف مدرسه به نحو مطلوب و شایسته ای عمل می کنند. چنین کودکانی معمولاً مشکل عاطفی نداشته و از کمبود

محبت رنج نمی برند.

۲- آزادی مطلق: این دسته از خانواده ها برخلاف خانواده دموکراسی، تقریباً در تمام زمینه ها چهار اختلاف سلیقه و عقاید متفاوت هستند. به این ترتیب هیچگاه مطابق میل یکدیگر رفتار ننموده و اکثر اوقات به مشاجره و بحث می پردازند.

چنین طرز تفکر و آزادی عملی معمولاً در خانواده های متزلزل و از هم گسیخته به چشم می خورد. زیرا کسی به عنوان تصمیم گیرنده وجود ندارد.

تزلزل خانواده که در اثر عوامل متعدد از قبیل مرگ یکی از والدین، متارکه و جدایی، یا دعوا و مشاجره به وجود می آید، در از هم گسیختگی کانون خانواده تأثیر فراوان دارد. در چنین مواردی به خصوص اگر کودک نسبت به پدر یا مادر خود تعلق خاطر و وابستگی داشته باشد، به شدت احساس کمبود محبت نموده و خود را بدون پشتوانه احساس می کند.

جدایی پدر و مادر ضربه کوبنده و کشنده ای است که به تمام شخصیت و روان کودک لطمه وارد می سازد. جدایی ناآگاهانه پدران و مادران آتشی در درون کودکان برپا می کند که بسنای همه نوقها و استعدادهای آنان را می سوزاند.^{۱۰}

«وقتی کشمکش خانوادگی سبب جدایی پدر و مادر از یکدیگر می شود، کودک حس اعتماد و وفاداری به خانواده را از دست می دهد. در کشمکشهای خانوادگی یکی از والدین ممکن است فرزند را آلت اجرای مقاصد خویش قرار دهد و او را علیه دیگری تحریک کند. گاهی دعوی خانوادگی معلول رفتار کودکان است. در این گونه موارد، کودک احساس تقصیر می کند.»^{۱۱}

کودکی که در چنین موقعیتی پرورش می یابد، ممکن است نسبت به دیگران نیز دچار عدم اعتماد شده و به این ترتیب رابطه خود را با اطرافیان کم کند. این مسئله در امر تحصیل آنان نیز اهمیت شایان توجهی دارد. به طوری که اکثر دانش آموزان غیرفعال و بازیگوش را همین دسته از افراد تشکیل می دهند.

تحقیقات در مورد کودکان متعلق به خانواده های از هم گسیخته نشان می دهد که این کودکان از عقب ماندگی تحصیلی و یا بر عکس از پیشرفت خوب تحصیلی برخوردار خواهند شد. این گونه کودکان در مقایسه با کودکان متعلق به محیطهای خانوادگی گرم و صمیمی، احتمالاً دارای مشکلات جسمی، عاطفی، اجتماعی و رفتاری بیشتری هستند و ناسازگارترند. کودکانی که والدین آنها به علت طلاق یا هر علت دیگری جدا از یکدیگر زندگی می کنند، مشکلاتی بیش از کودکانی که والدین آنها فوت کرده اند، خواهند داشت. از جمله این مشکلات، حساسیت زیاد، رفتار عصبی، خودداری، کم توجهی به تأیید و توجه اجتماعی، افسردگی، نزدی، دروغ گویی و نافرمانی را می توان نام برد.

۲- دیکتاتوری: متأسفانه برخی از والدین به طور صحیح وظیفه خود را در قبال فرزندان شان انجام نمی دهند. آنان تصور می کنند به صرف اینکه پدر یا مادر هستند، موظفند بسا وضع قوانین و دستورالعملهای مختلف و بعضی اوقات طاقت فرسا بر محیط خانه حکمرانی کنند. در چنین وضعیتی پدر یا مادر هیچگاه نمی خواهند با فرزند خود به طور مسالمت آمیز رفتار نمایند. تقاهم و توافق در چنین خانواده های وجود ندارد. تنها یک نفر به عنوان رئیس خانواده برای مقام افراد تصمیم گیری نموده و سایرین فقط مجریان دستورات وی هستند.

مشورت و همفکری با دیگران در این قبیل خانواده ها مفهومی ندارد. «نکته مهمی که در اینجا باید ذکر کرد این است که تجربیات یک فرد گاهی ممکن است برای حل مشکلات خود آن فرد کافی نباشد و او نیز برای رفع اشکالات کار خود به راهنمایی دیگران نیاز داشته باشد. وقتی جریان امر در مورد یک فرد چنین باشد چگونه می توان قبول کرد که تجربیات وی برای حل مشکلات دیگران کافی باشد. پس هر اندازه که فرد با هوش و با تجربه باشد باز هم به راهنمایی دیگران نیازمند است.»^{۱۲}

کودکان چنین خانواده هایی معمولاً

ضعیف النفس، مضطرب، بی‌اراده، منزوی و نسبت به دیگران دچار بدبینی و عدم اطمینان هستند.

در چنین خانواده‌هایی نظام «پدر - سالاری^{۱۳}» یا «مادر سالاری^{۱۴}» وجود دارد. به عنوان نمونه، پدر فقط خود را موظف به کارکردن در بیرون از محیط منزل می‌داند و به این ترتیب تمام مسئولیتها از قبیل تعلیم و تربیت فرزندان، انجام کارهای منزل، خرید، نظافت و سایر کارهای دیگر را به خانم خانه محول می‌کند.

«ژان ژاک روسو» معتقد است کودک دارای شخصیت مستقلی است. او نباید به طور آشکار و جابرانه تحت فرمان قرار گیرد. پدر و مادر نباید با او مانند دوست رفتار کنند و یا لاف‌ها بدهند که تحت فرمان قرار گرفته و بایستی این فرمان را بپذیرد. کودک نباید فکر کند که مادر به او فرمان می‌دهد، فرمان اگر دوستانه باشد، کودک و مادر باهم دوست می‌شوند. البته نظارت پدر و مادر لازم است اما این نظارت نباید جابرانه باشد. در این صورت کودک با میل و رغبت، فرمان مادر را هر چند دشوار باشد عمل می‌کند و مسئله ترس و اجبار از بین می‌رود، اما وقتی ترس در کودک راه یافت، فرمان را از روی اجبار می‌پذیرد و چون اجبار در آن وجود دارد، پایه‌های اخلاقی کودک استوار نخواهد شد و سرانجام وقتی مادر حضور نداشته، چون ترسی ندارد برخلاف آنچه که مادر خواسته انجام می‌دهد و رفته رفته رو به فساد اخلاقی خواهد رفت.^{۱۵}»

«ماهیت جو و محیط خانوانگی که شامل روابط والدین نسبت به یکدیگر، فرزندان نسبت به یکدیگر و والدین نسبت به هم است، می‌تواند در ایجاد اعتماد و استقلال در کودک و نوجوان، تسهیل کننده و یا بازدارنده باشد^{۱۶}»

«رفتار پدر و مادر در تکوین شخصیت و منش کودک مؤثر است و در همه کودکان هم این تأثیر یکسان نیست و ساختمان و خلق و خوی کودک در آن دخالت دارد^{۱۷}».

«در خانواده‌های از هم پاشیده، خواه به



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایه علمی علوم انسانی



علت مرگ یکی از والدین، طلاق و یا جدایی به هر دلیل، نوجوان احتمالاً جریان آزادسازی خویش را از خانواده سرعت می‌بخشد و متأسفانه گاه این عمل به قیمت فشار و تنش‌های عاطفی شدید در او تمام می‌شود.^{۱۸}

خانم خانه‌داری آنقدر نسبت به فرزندان خود بی‌توجهی نشان می‌داد که اکثر اوقات هنگامی که کودکان برای صرف نهار از مدرسه به منزل مراجعت می‌کردند، به علت فقدان غذای گرم ناچار می‌شدند از غذای بیرون استفاده کنند.

البته اینگونه مسائل بیشتر در خانواده‌هایی که با فقر فرهنگی مواجه هستند دیده می‌شود. در حال حاضر هر چند اکثر خانمها در بیرون از منزل به کار و فعالیت می‌پردازند، ولی همواره به عنوان یک همسر دلسوز و مادر مهربان و فداکار به وظیفه مهم و خطیر خود در قبال افراد خانواده، به خوبی واقف هستند.

باید توجه داشت همانگونه که بی‌توجهی به کودک باعث به وجود آمدن محرومیت‌های عاطفی در وی می‌شود، محبت بیش از حد و غیرمعقول نیز باعث فساد اخلاقی او خواهد شد. نمونه عینی و واضح آن، محبت و نوازش غیرمنطقی مادری است که نه تنها سبب لوس شدن کودک گردید، بلکه باعث روی آوردن وی به گروهها و دسته‌های منحط و غیراخلاقی گردید.

«کودکان معمولاً در خانه نسبت به پدر، مادر، برادران و خواهران خود احساسهای متضاد دارند. از یک طرف آنها را دوست می‌دارند ولی همین احساس در اثر عوامل مختلف ممکن است با احساس تنفر همراه باشد. کودکان بزرگتر نسبت به کودکان کوچکتر، پسرها نسبت به دخترها یا دخترها نسبت به پسرها، کودکان کم‌هوش نسبت به کودکان باهوش، گاهی حسادت می‌ورزند و حالت خشم و تعرض نسبت به هم نشان می‌دهند.

ارتباط کودک با برادران و خواهران خود در خانه سبب یادگیری مهارت‌های بدنی

و اجتماعی می‌شود. کودکی که خواهر و برادر دارد و با ایشان دائماً مشغول بازی و تفریح است فرق دارد. همینطور وضع کودکی که در بازی با خواهران و برادران اغلب دچار شکست می‌شود با آنکه مسلط بر خواهران و برادران خویش است تفاوت دارد. طرز ارتباط کودکان با هم در رشد اجتماعی، عاطفی و عقلانی آنها تأثیر دارد.^{۱۹}

کودکی که در بازی با همسالان یا خواهران و برادران خود غالباً با شکست مواجه می‌شود، به تدریج از شرکت در بازیهای دسته جمعی کناره‌گیری کرده و به کارهای انفرادی مانند نقاشی، مطالعه کتاب و از این قبیل سرگرمیها روی می‌آورد. طرد شدگی: برخی از والدین بنا به دلایل مختلف کودکان خود را طرد می‌کنند. بعضی اوقات عواملی مانند کم‌هوشی، فقدان زیبایی، دختر یا پسر بودن (برخلاف خواسته پدر یا مادر) و از این قبیل مسائل، سبب می‌شود والدین فرزند خود را تحقیر نموده و حتی در حضور دیگران او را مورد سرزنش و بی‌اعتنایی قرار دهند.

«کودکی که در سالهای اول زندگی از محبت پدر و مادر محروم باشد در خانه احساس ناامنی می‌کند، از زندگی لذت نمی‌برد، اغلب سرد و خشک و نسبت به دیگران بی‌مهر بوده و کمتر مقید به اصول و قوانین اخلاقی است.

برعکس کودکی که از محبت سرشار پدر و مادر برخوردار است، قدرت سازگاری بیشتری دارد، احساس آرامش می‌کند، اعتماد به خویشتن در او قوی و نسبت به معیارهای اخلاقی حساس است.^{۲۰}

«کودکانی که طرد شده والدین خود هستند، در خانه، مدرسه و موقعیتهای دیگر نشانه‌های ناسالم از خود بروز می‌دهند. تحقیقات نشان می‌دهد، کودکانی که والدین با آنان با خشونت رفتار می‌کنند و یا آنانرا طرد می‌کنند، دچار بی‌ثباتی عاطفی و در ارتکاب تقصیر فاقد احساس گناه و پشیمانی هستند. کودکانی که کمتر با

پاسخ‌های عاطفی والدین خود مواجه بوده‌اند بیشترین مشکل را در ایجاد رابطه نزدیک با دیگران خواهند داشت و تا زمانی که اطمینان نیابند که با محبت پاسخ داده خواهند شد، محبت کردن را بسیار دشوار می‌یابند.^{۲۱}

«پدري که همیشه به جای حرف زدن، فرزندان خود را کتک می‌زند و محیط ناآرامی فراهم می‌سازد فرزندان بیشتر از او فاصله می‌گیرند و این گناه از بزرگترها است که در کودکی نخواستند با فرزندان خود دوست و همکار و دلسوز باشند.^{۲۲}

«پذیرش کودک توسط بزرگسالی که مورد احترام کودک و همسالان او باشد (مانند معلم) می‌تواند حداقل تا حدودی تجربه طرد شدگی در خانواده را جبران کند.^{۲۳}

نقص عضو: «کودک معلول در مقایسه با کودک بهنجار و معمولی، با مشکلات بیشتری برای سازگاری مواجه است. تحقیقات و مشاهدات تجربی نشان می‌دهد که ناسازگاری بین افراد معلول جسمی و دارای نقص عضو، احتمالاً به مراتب بیش از افراد بهنجار سالم از لحاظ جسمی است. این ناسازگاریهای رفتاری عبارتند از: کم‌رویی، گوشه‌گیری، ترس، احساس حقارت، ناپختگی عاطفی، جنسی و روانی، تنهایی و نداشتن دوست، واکنشهای پارانوئید، حساسیت زیاد، کمبود محبت، رفتار برای جلب توجه، هدفهای نادر از دسترس، پرخاشگری شدید، اضطراب، تنش و عصبانیت.

البته نگرش و برداشت کودک از وضع خود در بروز این رفتارها بی‌تأثیر نیست.^{۲۴}

در اینگونه موارد لازم است والدین با بیان سرگذشت افراد و نوابغ معلول تاریخ مانند هلن کالر و یا رودکی شاعر محبوب ایرانی، روحیه فرزندان خود را تقویت کنند. گاهی اوقات تلویزیون افراد معلول جسمی را که با وجود فقدان دو دست، با استفاده از پاهای خود، نه تنها به امور شخصی خود رسیدگی می‌کنند، بلکه به

کارهای هنری مانند نقاشی نیز می‌پردازند، نشان می‌دهد. اینگونه فیلمها و تصویرها درجهٔ امیدی برای افراد معلول محسوب می‌شود.

انتظارات والدین از فرزندان: والدین معمولاً انتظارات خاصی از فرزندان خود ندارند. گاهی اوقات این انتظارات با واقع بینی همراه است و اختلالی در رفتار کودک به وجود نمی‌آورد و در موارد مختلف به عنوان محرک اساسی کودکان را به فعالیت وامی‌دارد.^{۲۵} ولی متأسفانه در اکثر اوقات والدین آرزوها و خواسته‌های خودشان را که در دوران کودکی بنا به هر عللی نتوانسته‌اند جامهٔ عمل بپوشانند، به فرزندان خود تسخیر می‌نمایند. در چنین شرایطی این پدر و مادرها هستند که در مورد شغل و حرفهٔ فرزند خود تصمیم‌گیری می‌کنند و به کودک اجازه نمی‌دهند در مورد آیندهٔ خود به طور صحیح و عقلانی برنامه‌ریزی کند. در یکی از سریال‌های تلویزیونی نمونه‌ای بارز از این موضوع به وضوح نشان داده شده بود. فرزند خانواده به تحصیل در رشتهٔ ادبیات علاقه داشت ولی بنا به میل و خواستهٔ والدینش و به ناچار رشتهٔ نساجی را برگزیده بود.

انتظارات فرزندان از والدین: همانگونه که والدین از فرزندان خود توقعاتی دارند و نشان می‌خواهد که مورد تکریم و احترام آنان واقع شوند، فرزندان نیز از والدین خود انتظاراتی دارند که این حق مسلم آنان است. به عبارت دیگر، لازمهٔ تفاهم، صداقت، دوستی و یکرنگی بین والدین و فرزندان، برآورده نمودن خواسته‌ها و توقعات به جای طرفین است.

والدین می‌بایست محرم اسرار فرزندان خود بوده و اعتماد و اطمینان آنان را به خود جلب نمایند. به طوری که کودکان به راحتی و در کمال آرامش خاطر، مشکلات و مسائل

خود را با آنان مطرح کنند. والدین تمام این مراحل را سپری نموده‌اند، شاید مسئله‌ای که امروز رنجش خاطر کودک را فراهم می‌کند در سنین کودکی یا نوجوانی گریبانگیر خود آنان نیز بوده است. به علاوه پدر و مادرها با در اختیار گذاشتن تجربیات خود به کودکان و نوجوانان می‌توانند از روی آوردن آنان به دوستان ناباب و انواع انحرافات اخلاقی و اجتماعی جلوگیری نمایند.

در زمینهٔ تصمیم‌گیری و آزادی عمل نیز بهتر است کودکان و به خصوص نوجوانان راهنمایی شوند ولی حق تصمیم‌گیری به خود آنان داده شود. یعنی مانند مثالی که قبلاً نیز ذکر شد باید به کودک یا نوجوان این اجازه داده شود که در رشتهٔ مورد علاقه‌اش تحصیل کند. کودکان دارای استعدادهای گوناگونی هستند که می‌بایست شناخته شده و شکوفا شوند.

کودکان و نوجوانان نیازمند به تحسین و تشویق هستند. در اکثر خانواده‌ها اگر کودک یا نوجوان رفتار شایسته‌ای انجام دهد والدین تصور می‌کنند که این عمل، وظیفهٔ او بوده و دیگر نیازی به تحسین ندارد؛ در صورتی که تشویق والدین نه تنها باعث دلگرمی آنان به انجام کارهای خوب و پسندیده می‌شود بلکه آنها را در ایفای نقش خود به نحو مطلوب، رهنمون می‌گرد.

«روان‌شناسان در تحقیقات گسترده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که خانوادهٔ مطلوب و ایده‌آل، خانوادگی است که امنیت عاطفی، احساس ارزشمندی، احساس تعلق و مورد عشق و علاقه بودن را تأمین کند. هنگامی که کودکی مورد علاقه و احترام خانوادش شد، امکان و فرصت بیشتری برای نیل به استقلال و مسئولیت خواهد داشت و برای برنامه‌ریزی و انتخاب امور مربوط به خود در چارچوب معیارهای اخلاقی از تشویق لازم برخوردار خواهد شد.^{۲۶} باید دانست کودکان تشنهٔ محبت،

صمیمیت و یکرنگی هستند. اگر به این نیاز عاطفی آنان توجهی نشود، خود را مانند علف هرزهای تلقی می‌کنند که هیچ بهایی به آنان داده نمی‌شود.

برای آشنایی بیشتر والدین در نحوهٔ برقراری ارتباط با فرزندان، لازم است تمام مدارس با توجه به امکانات و تسهیلات خود، جلسات مشاورهٔ خانوادگی با حضور والدین، متخصصین و کارشناسان روان‌شناسی کودک تشکیل دهند تا بدین وسیله خانواده‌ها به وظایف خود در قبال فرزندان واقف شوند:

منابع و پی‌نوشتها:

1- Extended Family

Unclear Family or Independent Family

۳- نیک خلق، علی اکبر و وثوقی منصور. مبانی جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات خردمند، چاپ ششم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۱۶۵ و ۱۶۶.

۴- شریعتداری، علی. روان‌شناسی تربیتی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۷، صص ۲۱۱.

۵- نوایی زاده، شکوه، رفتارهای بهنجار و نابهنجار، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۲، صص ۲۰۶.

۶- ر.ک. مأخذ شماره ۳، صص ۲۲۶ و ۲۲۰.

۷- ر.ک. مأخذ شماره ۵، صص ۱۹۷ و ۱۹۶.

۸- ر.ک. مأخذ شماره ۴، صص ۲۱۲.

۹- دلخوش‌نواز، هاشم. روان‌شناسی شخصیت کودک و نوجوان، تهران: نشر آرنود، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۰، صص ۲۲۰.

۱۰- ر.ک. مأخذ شماره ۴، صص ۲۰۸.

۱۱- ر.ک. مأخذ ماره ۵، صص ۲۰۴.

۱۲- ر.ک. مأخذ شماره ۴، صص ۲۱۸.

13- Patrilineal Family

14- Matrilineal Family

۱۵- نشریهٔ پیوند، انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران، روابط عاطفی میان کودک، پدر و مادر، شماره ۶۱، آبان ۱۳۶۳، صص ۳۳.

۱۶- ر.ک. مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۰ و ۱۹۹.

۱۷- ر.ک. مأخذ شماره ۱۵، صص ۳۲.

۱۸- ر.ک. مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۰ و ۱۹۹.

۱۹- ر.ک. مأخذ شماره ۳، صص ۲۰۵ و ۲۰۴.

۲۰- ر.ک. مأخذ شماره ۴، صص ۱۹۹.

۲۱- ر.ک. مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۵ و ۲۰۴.

۲۲- ر.ک. مأخذ شماره ۱۵، صص ۳۳.

۲۳- ر.ک. مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۵ و ۲۰۴.

۲۴- مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۶ و ۲۰۵.

۲۵- مأخذ شماره ۹، صص ۲۰۴.

۲۶- مأخذ شماره ۵، صص ۲۰۲.